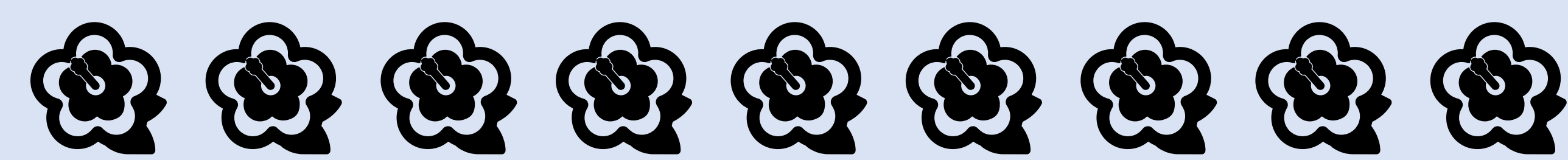


برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

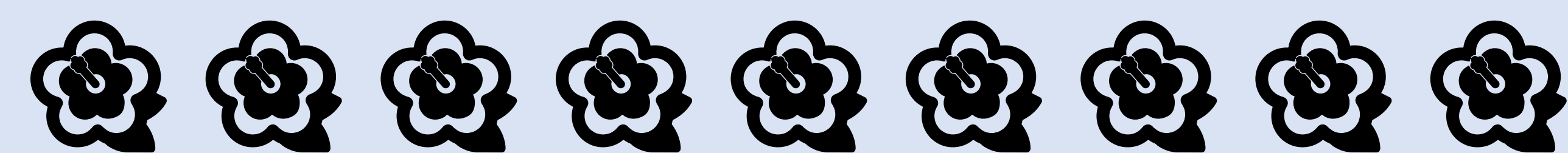
[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

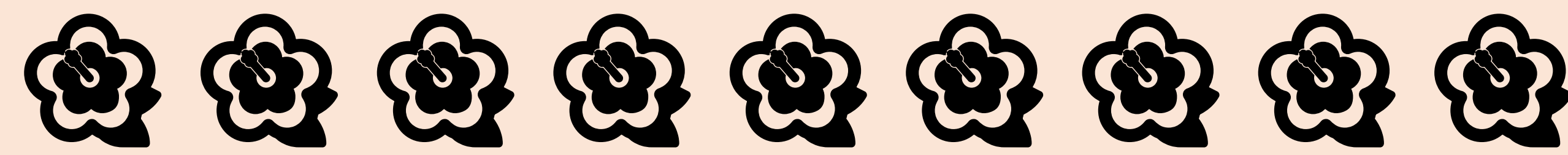
تماشا فرمایید



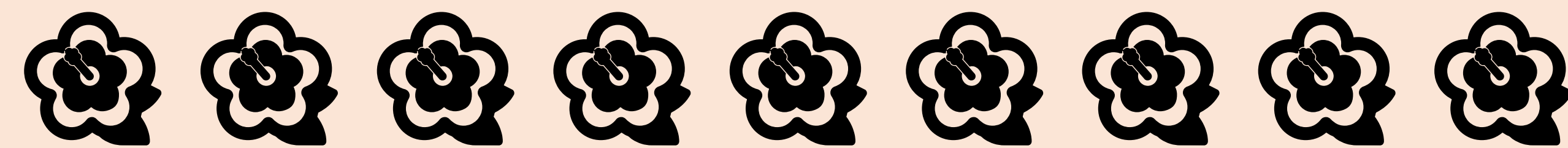
## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هفدهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش چهارم (۲)

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش  
ورنه پیلی، در پی تبدیل باش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳

بنابراین ناامید نباش و فضای درونت را باز کن تا از جنس فیل که نماد زندگی ست شوی. اگر هم از جنس زندگی نیستی تلاش کن تا به زندگی تبدیل شوی، یعنی ابیات زنده کننده مولانا را مدام تکرار کن تا این تبدیل در تو صورت پذیرد.

آفت ادراک آن، قال است و حال  
خون به خون شستن، مُحال است و مُحال

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۷

آفت و عامل اصلی بازدارنده برای درک جنس اصلی ما، همین بد و خوب کردن حالمان با سبب‌سازی ذهن است. از آن جا که خون را نمی‌توان با خون شست بنابراین با هشیاری جسمی و ایجاد درد نمی‌توان دردهای حاصل از من‌ذهنی و همانیدگی را از بین برد.

هله ای دل به سما رو، به چراگاه خدا رو  
به چراگاه ستوران چو یکی چند چریدی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

ستور: چهارپا

ای دل من آگاه باش، فضا را باز کن و به آسمان درون صعود کن که آن آسمان چراگاه خداست. تا به حال در  
چراگاه ذهن که مانند چراگاه حیوانات است چریدی و به دنبال تأیید و توجه مردم و هویت گرفتن از چیزهای  
این جهانی رفتی.

نکته: با توجه به ابیات مولانا می فهمیم که ماندن در فضای ذهن و به اصطلاح چریدن از آن تا سنین ده  
دوازده سالگی مجاز است و بعد از آن ایجاد درد خواهد کرد

خانه برگن، کز عقیق این یمَن  
صد هزاران خانه شاید ساختن

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۰

خانه من‌ذهنی را از بیخ و بُن برگن، چراکه زیر این خانه، گنج حضور نهفته‌است و از عقیق این یمَن یا همان گنجی که در این خانه نهان است، می‌توانی صدهزار خانه از جنس هشیاری حضور بسازی.

نکته: درواقع من‌ذهنی و عقل حاصل از آن، روی عقل و خرد زندگی را پوشانده‌است. زمانی که فکرهای همانیده هجوم می‌آورند اگر می‌توانستیم چند دقیقه فکر را متوقف کنیم تا فاصلهٔ بین دو فکر پدیدار شود، دراین صورت گنج را زیر این فکرهای همانیده پیدا می‌کردیم.

گنج زیر خانه است و چاره نیست  
از خرابی خانه مندیش و مایست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۱

گنج در زیر همین خانه ذهن است و چاره‌ای جز ویران کردن خانه نیست. نگران خرابی این خانه نباش، تعلق نکن و دست‌به‌کار شو.

نکته: شما نباید بگویید من این پارک ذهنی را ساخته‌ام و از این طریق زندگی‌ام را کنترل می‌کنم، نگران خراب شدن این پارک نباشید، چراکه اگر خراب شود گنج نهفته درون آن پدیدار خواهد شد.



پاره‌دُوزی می‌کُنی اندر دکان  
زیر این دگانِ تو، مدفون دو کان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

ای انسان در دکان من ذهنی نشسته‌ای و با جایگزین کردن یک همانیدگی با همانیدگیِ دیگر گویی مشغول  
پینه‌دوزی هستی. آگاه باش که زیر این دکان ذهن دو معدن عشق و خرد نهفته‌است.

ره آسمان درون است پر عشق را بجنبان  
پر عشق چون قوی شد غم نردبان نماند

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۱

راه رسیدن به آسمان فضای گشوده شده از درون انسان می گذرد. پس با گشودن فضای درونت پر عشق را به حرکت دریاور، چراکه وقتی با استمرار در فضاگشایی و اجتناب از آوردن چیزهای ذهنی به مرکز، بال و پر عشق قوی شود و هشیاری حضور بالا رود دیگر با سبب سازی ذهنی به فکر نردبان نخواهی بود.

نکته: وقتی فضا را باز می کنیم و در این کار مداومت می ورزیم، دیگر با سبب سازی ذهن نگران این نیستیم که چگونه باید از شر همانیدگی ها خلاص شویم، چراکه این خود زندگی ست که درون ما را می شوید و به خود زنده می کند.

به گرد تو چو نگردم، به گرد خود گردم  
به گرد غصه و اندوه و بخت بد گردم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۶

خداوندا اگر در این لحظه مرکز عدم نیست و به جای فضاگشایی و چرخیدن به دور تو حول محور من ذهنی می گردم و براساس مرکز همانیده فکر و عمل می کنم، در این صورت قطعاً و بدون شک با سبب سازی ذهن گرد ایجاد غم و غصه و بخت بد می گردم و اتفاقات بد و ناگوار برایم رخ می دهد.

هر که او عاشق جسم است، ز جان محروم است  
تلخ آید شکر اندر دهنِ صفرایی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

هر کسی که عاشق جسم است و آن چیزی را که ذهنش نشان می‌دهد به مرکزش می‌آورد، از جان زنده شده به زندگی محروم است و نمی‌تواند به حضور زنده شود، چرا که انسان دارای من‌ذهنی که به درد عادت کرده مانند شخصی است که صفرایی شده و طعم دهانش تلخ است، بنابراین طعم شکر و شادی اصیل زندگی را درک نمی‌کند و به مزاجش تلخ و ناگوار می‌آید.

ننگرم کس را، و گر هم بنگرم  
او بهانه باشد و تو منظرم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

منظر: جای نگریستن و نظر انداختن

[خداوندا] من به آن چه ذهن نشان می دهد و می خواهد آن را به مرکزم بیاورد نگاه نمی کنم. اگر هم نگاه کنم، آن چیز بهانه‌ای ست برای این که در برابرش فضا را باز کرده و در فضای گشوده شده زندگی را مشاهده کنم.

تویی فرزند جان، کار تو عشق است  
چرا رفتی تو و هر کاره گشتی؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰

هر کاره: کسی که هر کاری را براساس انگیزه‌های من‌ذهنی‌اش انجام دهد؛ همه کاره [مولانا از زبان زندگی می‌گوید] ای انسان از آن جا که تو فرزند جان و امتداد زندگی هستی پس مانند خداوند کار تو عشق‌ورزی است یعنی باید مرکزت همیشه عدم باشد و از فضای گشوده‌شده فکر و عمل کنی، پس چرا به من‌ذهنی رفته و مانند ذهن بدون ناظر هرچه ذهن نشان می‌دهد را به مرکزت راه می‌دهی و طبق آن عمل می‌کنی.

گر ز صندوقی به صندوقی رود  
او سمایی نیست، صندوقی بود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۵۱۵

سمایی: آسمانی، مجازاً از جنس زندگی و حضور

اگر انسان درون صندوق ذهن باشد، آن چه ذهن نشان می دهد را به مرکزش آورده و از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر بپرد و به اصطلاح از صندوقی به صندوق دیگر برود پس او اهل آسمان فضای گشوده شده نیست و از جنس صندوقی است که با ذهن ساخته است. [این صندوق می تواند از جنس پول، مقام، علم، همانیدگی با بدن و سایر همانیدگی ها باشد.]

فُرجه صندوقُ نونو مُسکر است  
دَر نیابد کو به صندوق اندر است

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۵۱۶

فُرجه: گشایش  
مُسکر: مست کننده

اما فاصله بین دو صندوق یا همان فضای گشوده شده بین افکار همانیده فضایی است که هر لحظه از آن جا شرابی نو و مست کننده می آید. این را کسی که مدام از این فکر به فکر همانیده ُ دیگر می رود متوجه نمی شود.

نکته: از طریق این ابیات متوجه می شویم که می توانیم با متوقف ساختن افکار و دیدن فضای بین دو فکر، به صندوق دیگر نرویم و اجازه دهیم تا زندگی از این فضای گشوده شده بالا بیاید.



هر که او عاشق جسم است، ز جان محروم است  
تلخ آید شکر اندر دهنِ صفرایی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

هر کسی که عاشق جسم است و آن چیزی را که ذهنش نشان می‌دهد به مرکزش می‌آورد، از جان زنده شده به زندگی محروم است و نمی‌تواند به حضور زنده شود. چرا که انسان دارای من‌ذهنی که به درد عادت کرده مانند شخصی است که صفرایی شده و طعم دهانش تلخ است، بنابراین طعم شکر و شادی اصیل زندگی را درک نمی‌کند و به مزاجش تلخ و ناگوار می‌آید.

ساقی باقی ست خوش و عاشقان  
خاک سیاه بر سر این باقیان  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

در این جهان فقط خداوند و کسانی که به او زنده شده‌اند خوش و شاد حقیقی هستند. خاک سیاه بر سر بقیه انسان‌هایی که در افسانه من‌ذهنی گیر افتاده و به جز درد و بدبختی از زندگی ثمره‌ای نداشته‌اند.

قوت اصلی بشر، نور خداست  
قوت حیوانی مر او را ناسزا است  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۳

غذای اصلی بشر نوری است که از طریق فضای گشوده‌شده و مرکز عدم می‌آید. بنابراین غذای حیوانی که از من ذهنی و مرکز همانیده می‌آید به مزاج او سازگار نیست.

ز آن جرای روح چون نقصان شود  
جانش از نقصان آن لرزان شود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲

نقصان: کمی، کاستی، زیان  
چنانچه با آوردن اجسام و همانیدگیها به مرکز فضای درون بسته شود و روزی ایزدیکه در قالب عشق خرد و عقل فضای گشوده‌شده جاری میشود قطع گردد جان انسان بعنوان هشیاری و امتداد خدا دچار لرزش خواهد شد.

پیش از تو خامان دگر، در جوش این دیگ جهان  
بس برطپیدند و نشد، درمان نبود الا رضا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰

دیگ جهان: جهان به دیگ تشبیه شده، درون ذهن همانیده  
پیش از تو انسان‌های خام دیگری بودند که من ذهنی داشتند و در دیگ این جهان با همانیدگی‌های خود بسی  
جوشیدند ولی به جایی نرسیدند. زیرا درمانی جز تسلیم و رضا برای این طپیدن‌ها و جوشیدن‌ها وجود ندارد.

نکته ۱: چنین انسان‌هایی بالاخره به این نتیجه می‌رسند که باید فضا را باز کنند، راضی بشوند و با علم به این که  
اتفاق این لحظه را قضا پیش می‌آورد، دست از ستیزه و مقاومت با اتفاق این لحظه بردارند.

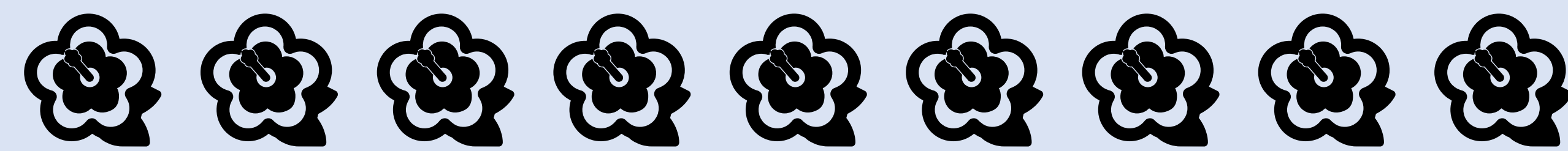
نکته ۲: «رضا» بدین معنا نیست که ما خواستار تغییر وضعیت این لحظه نیستیم، بلکه در صدد تغییر وضعیت با  
نیروی عشق و فضای گشوده‌شده هستیم.

عشق چو مغز است جهان همچو پوست  
عشق چو حلوا و جهان چون تیان

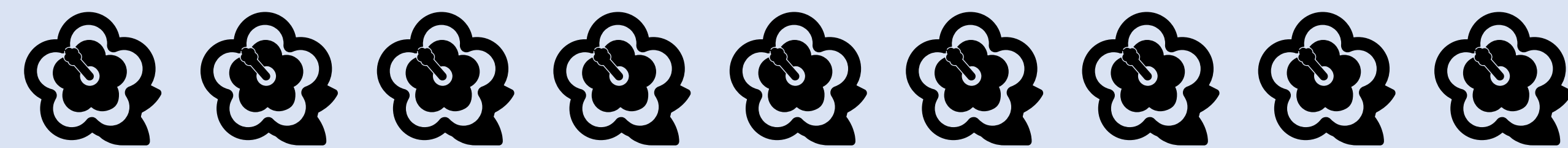
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

تیان: دیگ سرگشاده بزرگ  
عشق که یکی شدن با خدا و خارج شدن از من‌ذهنی است، همان مقصود اصلی ما در این جهان و مانند مغز است، درحالی که جهان و هرچیزی که ذهن نشان می‌دهد هیچ اهمیتی نداشته و مانند پوست آن است. به بیانی دیگر عشق شبیه حلوایی است که در دیگ بزرگ جهان توسط انسان‌هایی که با خداوند یکی شده‌اند، پخته می‌شود.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش پنجم (۱)

به هر دیگی که می جوشد، میاور کاسه و منشین  
که هر دیگی که می جوشد، درون چیزی دگر دارد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

ای انسان، بر سر مرکز همانیده خودت و مرکز همانیده دیگران که مانند دیگی می جوشند تا به عنوان من ذهنی خودشان را بیان کنند، کاسه هشیاری ات را نیاور و منشین تا از غذای آن ها بخوری. زیرا درون هر مرکز و دیگی که بر اساس همانیدگی می جوشد، چیز دیگری غیر از غذای اصلی تو که نور خداست، وجود دارد.

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ  
كُلُّ شَيْءٍ عَنِّ مَرَادِي لَا يَحِيدُ

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

[خداوند می گوید] ای انسان، بدان که هر بامداد، هر لحظه، مشغول کار جدیدی هستیم تا از طریق تو برای چالش این لحظه یک فکر جدید بیافرینم. هیچ جنبه‌ای از زندگی تو از حیطة نفوذ و اراده من خارج نیست.

نکته ۱: یکی از نشانه‌هایی که ما اصل خود را تجربه کرده و روی خوب خود را دیده‌ایم این است که لحظه به لحظه فکر جدید بیافرینیم و از فکر کهنه لحظه قبل استفاده نکنیم، چرا که هیچ کدام از چالش‌های ما که در این لحظه اتفاق می افتد، از نظر خداوند پنهان نمی ماند و او برای هر چالش از طریق ما یک فکر جدید خلق می کند.

نکته ۲: کار خداوند هر لحظه جدید است و این برعکس کار من ذهنی است که دائماً در کار کهنگی است.

در حدیث آمد که دل همچون پری است  
در بیابانی اسیرِ صرصری است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۱

صرصر: بادی سرد و سخت، باد تند

در حدیثی آمده که دل انسان همچون پری در دستان خداوند است و در بیابان جهان اسیر باد سرد و سخت شده است که هر لحظه آن را به سویی می برد. یعنی دل ما مرتب به چیزهای آفل میل می کند و با آنها همانیده می شود.

حدیث

«ان هذا القلبَ كَرِيشَةٌ بِفِلاَةٍ مِنَ الأَرْضِ يَقيمُها الرِّيحُ ظَهراً لِيَظنَّ.»  
«این قلب پری را مانند به هامون که باد آن را زیر و زبر کند.»



باد پر را هر طرف راند گزاف  
گه چپ و گه راست، با صد اختلاف

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۲

باد زندگی بر حسب همانیدگی‌های ما که هر کدام در تضاد و مغایرت با هم هستند، مرکز ما را همچون پر سبکی، هر لحظه به چپ و راست و جهات مختلف این جهان می‌کشاند.

نکته ۱: مرکز ما مرتب به وسیله زندگی تغییر می‌کند و ما با ذهن نمی‌توانیم این تغییرات را تجسم کرده، جلوی زیر و رو شدن دل‌مان را بگیریم. تمام این تغییرات انجام می‌شود تا ما تعظیم در برابر زندگی را یاد بگیریم و بدانیم عقل من‌ذهنی کار نمی‌کند.

نکته ۲: ما نباید بابت زیر و رو شدن مرکزمان توسط زندگی ناله و شکایت کنیم، زیرا او گاهی ما را به ذهن می‌برد و گاهی به حضور می‌آورد تا بفهمیم که اشکال داریم و همچنین بدانیم که خداوند در این لحظه در کار جدیدی است و ما باید تسلیم شویم و از کار کهنه، یعنی آوردن چیزهای ذهنی به مرکزمان پرهیز کنیم.

در حدیث دیگر این دل دان چنان  
کابِ جوشان ز آتش اندر قازغان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۳

قازغان: دیگ بزرگ، پاتیل

همچنین در حدیثی دیگر حضرت رسول فرموده است: «مرکز انسان مانند آبی درون دیگ بزرگی است که با حرارت آتش قضای الهی می جوشد.»

نکته ۱: مرکز ما مانند دیگی می جوشد و هر لحظه یک چیزی را مانند کف روی غذا بالا آورده و در ذهن نشانمان می دهد، تا ما آن را از مرکز برداشته و دور بیندازیم. پس ما باید هشیارانه فضا را باز کنیم و اجازه دهیم تا دیگ مرکزمان با عشق بجوشد و لحظه به لحظه حواسمان به خودمان باشد تا کفهای همانیدگی و درد را که گاهی ممکن است به صورت یک بی مرادی باشد، با کفگیر هشیاری حضور برداریم و دور بریزیم.

نکته ۲: دل و مرکز ما می جوشد تا ما یکتایی یعنی یک جوشی، یک دیگی، یک ذوقی و یک غذایی را تجربه کرده و یاد بگیریم که دنبال غذا و ذوق و شادی زندگی در دیگ من های ذهنی نباشیم.

حدیث

«لَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ ثَقُلًا مِنَ الْقُدُورِ فِي غَلِيَانِهَا.»  
«مثل قلب مؤمن در دگرگونی هایش همانند دیگ در حال جوش است.»

اگر چرخ وجود من از این گردش فروماند  
بگرداند مرا آن کس که گردون را بگرداند

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

اگر [هشیاری و بیداری من ایجاب کند که جسمها را به مرکز نیاورده، بر حسب جسمها نبینم و] چرخ وجود من یعنی جهان درون و بیرونم به وسیله عقل من ذهنی نگردد، آن خدایی که تمام کائنات را اداره می کند مرا نیز ادراه می کند. به عبارتی من با فضاگشایی اجازه می دهم که خداوند از طریق من فکر و عمل کرده و بر کاتش را در جهان پخش نماید.

لیک مقصود ازل، تسلیم توست  
ای مسلمان بایدت تسلیم جست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

اما مقصود خدا در این لحظه تسلیم توست، یعنی صرف نظر از هر دین و باوری که داری، با هر وضعیت و با هر میزان درد و همانیدگی، باید فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کنی و بدون قید و شرط ذهنی آن را بپذیری تا از جنس هشیاری اولیه شوی. بنابراین ای مسلمان، باید هر لحظه به تسلیم و عمل فعالانه فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها دست بزنی.

نکته: برای تسلیم شدن و عدم کردن مرکزمان باید فضا را باز کنیم و با آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد اعتراض و ستیزه نداشته باشیم تا نتواند به مرکزمان بیاید. این کار مستلزم جوشیدن هشیاری در دیگ «قضا و کُن فکان» زندگی است.

ای نخود، می جوش اندر ابتلا  
تا نه هستی و، نه خود ماند تو را

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۸

[کدبانو به نخود و خداوند به ما می گوید] ای نخود، ای انسان، چنان در دیگ امتحانات زندگی بجوش  
[فضاگشایی کن و صبر و شکر داشته باش] که برای تو هیچ حس وجودی در ذهن و من ذهنی ای نماند.

نکته ۱: مرکز ما همچون دیگ است و هشیاری ما در این دیگ مانند نخودی در حال جوشیدن و پخته شدن  
براساس حساب و کتاب آشپز «قضا و کُن فکان» است. زندگی مرتب ما را امتحان می کند که آیا مطابق خواست  
و اقتضای او می جوشیم، یا بالا آمده و اعتراض می کنیم و می گوییم خدایا تو با من دشمنی داری.

نکته ۲: دریافت پیغام زندگی در امتحان این لحظه مستلزم هشیاری تیز و تمرکز روی خود است، ولی اگر  
حواسمان جمع نباشد زندگی مرتب با کفگیر بر سرمان می زند، یعنی بی مرادمان می کند و به آرزوهایمان  
نمی رسیم تا برویم پایین بجوشیم. به عبارتی تبدیل به بی نهایت و ابدیت خداوند شویم.

هیچ مگو و گف مکن، سر مگشای دیگ را  
 نیک بجوش و صبر کن، زان که همی پزانت

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲

[خداوند خطاب به انسان می گوید] به صورت من ذهنی بلند نشو، هیچ ناله و شکایتی نکن، به اتفاقات واکنش نشان نده، کف هیجانانگیز مختلفی همچون خشم، رنجش و کینه را از خود بروز نده و به صورت‌های مختلف در دیگ را باز نکن و دوباره به ذهن نیا، بلکه با کشیدن درد هشیارانۀ فضا را باز نگه دار و خوب بجوش، با فضاگشایی همانیدگی‌ها و دردهایت را شناسایی کرده و صبر کن تا همگی بیفتند، چون من دارم تو را می‌پزم تا تبدیل به هشیاری بی‌نهایت و ابدیت خودم کنم.

هست مهمانِ خانه این تنِ ای جوان  
هر صبا حی ضیفِ نو آید دوان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

ضیف: مهمان

ای انسان، مرکز تو مانند مهمان خانه‌ای ست که هر لحظه از طرف زندگی مهمانی جدید در قالب یک فکر و یا یک وضعیت، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

نکته: هر پیغام زندگی که این لحظه به صورت ذهن در قالب یک رویداد یا وضعیت به ما نشان داده می‌شود، در واقع بیانگر این است که این لحظه یک عیبی در مرکز ما وجود دارد. بنابراین ما باید عیبمان را ببینیم و رفع کنیم.



هین، مگو کاین ماند اندر گردنم  
که هم اکنون باز پرد در عدم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

مبادا با مقاومت و ستیزه کردن در برابر وضعیت این لحظه که ذهن به صورت خوب یا بد نشان می دهد فضا را  
ببندی و با عقل من ذهنی آن را قضاوت کنی، زیرا در این صورت بدون آن که پیغامش را بگیری رهسپار دیار  
نیستی می شود.

هرچه آید از جهان غیب‌وش  
در دلت ضیف است، او را دار خوش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هر فکر یا اتفاقی که این لحظه از جهان غیب، توسط «قضا و کُن فکان» به مرکزت می‌آید، فارغ از این که ذهن آن را با قضاوت خوب و بد کند، مهمانی است از طرف زندگی. بنابراین فضا را در اطراف آن بگشا و با احترام از آن پذیرایی کن تا پیغامش را که درواقع کمک برای شناسایی یک همانیدگی ست بگیری و بدانی چه چیزی را باید در خود تغییر دهی.

نکته ۱: کار فضاگشایی مستلزم راهنمایی قدم‌به‌قدم بزرگانی مانند مولانا است، ولی خیلی از مردم این کار را بسیار ساده و آسان می‌دانند و فکر می‌کنند با من‌ذهنی و سبب‌سازی ذهن می‌توانند موفق شوند که با این طرز تفکر به احتمال قوی موفق نخواهند شد.

نکته ۲: ما با رفتن به ذهن و سبب‌سازی ذهنی کردن، قدرت زندگی و خداوند را در این لحظه نادیده گرفته و فکر می‌کنیم گذشته که چیزی جز توهم و مجاز نیست، بر حقیقت و خداوند در این لحظه پیروز است، اما این نوع فکر کردن اصلاً درست نیست و در واقع از شیطان است.

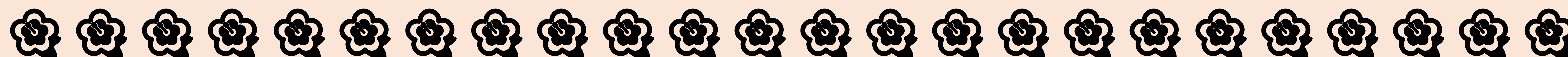
نکته ۳: هرچند ذهن برایمان دلیل می‌آورد که در گذشته من این چیزها را نمی‌دانستم، بنابراین من حق داشتم که برنجم و آسیب بینم و اکنون که این آسیب‌ها روی من اثر گذاشته، هیچ چاره‌ای جز مریض شدن ندارم و نمی‌توانم تغییر کنم، در این صورت ما نباید با سبب‌سازی ذهن استدلال کرده و دیگران یا خداوند را مقصر داشتن هشیاری جسمی و دردهایمان بدانیم، چون هیچ‌کدام از این‌ها ربطی به موضوع بیداری ما از خواب ذهن ندارد؛ گرچه که ذهن تمام این دلایل را موجه نشان می‌دهد، اما با توجه به این ابیات اگر ما مسئولیت قبول نکنیم، موفق نشده و از جنس شیطان یا نفس می‌شویم.

نکته ۴: ما باید در این لحظه مسئولیت صد درصد بیداری، تغییر، کار روی خود و کیفیت هشیاری مان را صرف نظر از گذشته‌ای که داشته‌ایم به عهده بگیریم و بگوییم زندگی رحمت اندر رحمت است و مهم نیست در گذشته چه اتفاق افتاده، بلکه این لحظه که اولین لحظه بقیه عمر من است، می‌خواهم فضا را باز کرده، مسئولیت تغییر در این لحظه را به عهده بگیرم و کیفیت هشیاری‌ام را زیر نظر داشته باشم.

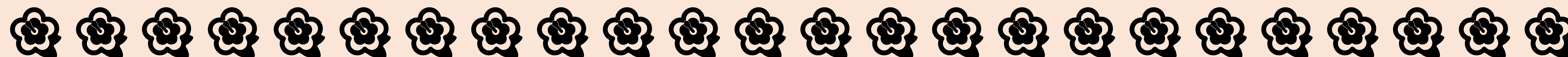
با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید